

## دیدگاه

فوریه ۲۰۰۹، مشخص ساختند.<sup>۲</sup> اکنون هشت ماه از انتشار این مقاله می‌گذرد و سیاست خاورمیانه‌ای دولت اوباما، دقیقاً در چارچوبی بوده که آن دو پیشنهاد کرده‌اند. از این رو لازم می‌نماید دیدگاه نظر هاس و ایندایک با تفصیل بیشتری شرح و نقد شود.

### طرح نظر

سخن مرکزی ریچارد هاس و مارتین ایندایک در مقاله «فراسوی عراق، راهبرد نوین ایالات متحده در خاورمیانه» این است که زیستن در خاورمیانه با و بدون ایران، پیچیدگی‌ها و دشواری‌هایی دارد. با این وصف، ایران کانون تمرکز و تراکم تحولات خاورمیانه است. از آنجایی که آنچه در خاورمیانه رخ می‌دهد (مانند تروریسم، هسته‌ای شدن یا جنگ نفتی) به صورت مستقیم به فراتر از این منطقه سرایت می‌کند، لازم است دولت اوباما با استفاده از تجربه‌های گران و تلخ دولت جورج واکر بوش، راهبرد خردمندانه و اثربخشی در خاورمیانه اتخاذ کند. اجزا و مولفه‌های راهبرد پیشنهادی هاس و ایندایک به اوباما از این قرارند.

## سیاست خاورمیانه‌ای باراک اوباما: دیدگاه ریچارد ان. هاس و مارتین ایندایک

### دکتر قدیر نصری

پژوهشگر ارشد مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه

### ریچارد ان. هاس

(Richard N. Haass)، رئیس شورای روابط خارجی آمریکا، و مارتین ایندایک، مدیر مرکز مطالعاتی سابان در موسسه بروکینگز<sup>۱</sup> (Brookings Institute)، در ابتدای سال ۲۰۰۹، دستور کار خاورمیانه‌ای باراک اوباما را طی مقاله‌ای در مجله (Foreign Affairs) شماره ژانویه و

## ۱. درگیر شدن فعال با ایران

بر اساس تحلیل هاس و ایندایک، طی سه دهه اخیر طرد و تحریم و تهدید ایران، مانع تحرک تهران نشده و این کشور موفق شده است با توسعه زیرساختهای نظامی-دفاعی از قابلیت بازدارندگی چشمگیری برخوردار شود. از این رو لازم است باراک اوباما، کانال مستقیم و مؤثری با رهبری عالی ایران برقرار کرده، از این رهگذر دو نکته را متذکر شود: نخست، دولت اوباما مایل به براندازی، تغییر رژیم و حمله به ایران نیست و آمریکا حاضر به مذاکره بی قید و شرط با ایران است. دوم، پیگیری سیاست غنی سازی (با غلظت بالا) خط قرمز آمریکا و قدرتهای متحد اوست.

## ۲. احترام به کشور ایران در کنار مقابله

### با انقلاب ایران

هاس و ایندایک بین کشور ایران (به عنوان بازیگر موثر منطقه ای و صاحب یکی از تمدنهای درخشان تاریخ) و سیاستهای انقلابی ایران، قائل به تمایز شده، به اوباما توصیه می کنند که ایران انقلابی کشوری است خطرناک و حامی حرکتهای ضد

آمریکایی. در عوض کشور ایران به واسطه توانمندی در عرصه انرژی و قابلیتهای ژئواستراتژیک خود می تواند از جمله قدرتهای مؤثر و مثبت منطقه باشد. از این رو، اوباما باید ضمن تمجید و تحسین ارزشهای تمدنی و فرهنگی ایرانیان، مسئولان و نهادهای انقلابی ایران را در محاق قرار دهد.

## ۳. اعطای ضمانت امنیتی به متحدان

### منطقه ای

پس از سرنگونی طالبان و حزب بعث عراق، شعاع حضور آمریکا و نیز عمق نفوذ طبیعی ایران گسترش یافته است. با افزایش تحرک منطقه ای تهران، بسیاری از متحدان آمریکا در خاورمیانه از قدرت نرم و راهبرد سرسخت هسته ای ایران نگران شده اند و مذاکرات جاری آمریکا-ایران، می تواند موجبات یاس و ترس متحدان کلیدی آمریکا را فراهم آورد. بر اساس تحلیل هاس و ایندایک، آمریکا پیش از مذاکره مستقیم و مبادله کیفی (معامله بزرگ) با تهران، باید بی قراری اسرائیل و نیز نگرانی کشورهای عرب منطقه را درک و آنها را از تضمین های امنیتی آمریکا

۵. گسستن پیوند بین سوریه-ایران  
 از دید هاس و ایندایک، سوریه ها به امید باز پس گیری بلندیهای جولان، پل ورود ایران به لبنان و فلسطین شده اند. اعتبار و وزن غیرقابل انکار ایران در معادلات فلسطین و لبنان، موجب افزایش عمق استراتژیک ایران و آسیب پذیری فوق العاده اسرائیل گردیده است. به گفته هاس و ایندایک، اواما باید از طریق تقویت دیپلماسی تعهد و تحرک فعال، سیاستهای زیر را به مورد اجرا گذارد:

۱. توقف شهرک سازی از سوی اسرائیل؛
۲. کنترل حماس ضعیف شده از سوی حکومت خودگردان و قدرتهای متنفذ عرب؛
۳. امیدوار ساختن سوریه برای الحاق بلندیهای جولان به ازای دوری از تهران؛
۴. پشتیبانی نیروهای میانه رو (وسط) در لبنان.

هاس و ایندایک ابراز امیدواری می کنند که حل و فصل تدریجی موضوع فلسطین، غلیان امواج آمریکاستیزی در خاورمیانه را کاهش داده، حرکت ایران به پیرامون اسرائیل را سد خواهد کرد.

مطمئن سازد. اعطای سیستم های هشدار سریع، برقراری چتر دفاعی هوشمند و اتمام حجت رسمی آمریکا با تهران می تواند متحدان خاورمیانه ای آمریکا را از این نگرانی برهاند.

#### ۴. بی توجهی به مناقشات جناحی ایران

یکی از راهبردهای آمریکای طی سالیان اخیر، امید به میانه روی سیاستمداران ایرانی و طرد تلویحی حامیان سیاستهای انقلابی بوده است. بر این اساس، نتیجه انتخابات ریاست جمهوری و پارلمان ایران، برای آمریکاییان اهمیت ویژه ای داشت. هاس و ایندایک به اواما پیشنهاد می کنند منوط کردن سیاست درگیر شدن فعال (Active Engagement) به پیروزی بین الملل گرایان ایرانی، سیاستی بیهوده است و آمریکا باید با رها کردن تحولات موسمی کانونهای قدرت، دستگاه رهبری را مخاطب قرار داده و از اتلاف بیش از پیش زمان اجتناب کند.

## شرح نظر

احیای تعهد و اشنگتن به دیپلماسی و اجتناب از کاربرد اصطلاحاتی چون «محور شرارت» و «دولت سرکش» در دیدگاه هاس و ایندایک، نکته تازه و به مفهوم واقعی کلمه یک «تغییر» است. این تغییر، معلول عوامل زیر است:

۱. ناکامی سیاستهای یک جانبه و منطق بندواگن<sup>۳</sup> (اول پیروزی، بعد یارکشی استراتژیک) نومحافظه کاران آمریکا؛<sup>۲</sup> توفیق نسبی تهران در خرید زمان و نیز فرار از تحریمهای کامل و دائم؛  
 ۳. بی معنا شدن اقدام پیشگیرانه سریع، برق آسا و قاطع علیه تأسیسات حیاتی (هسته ای) ایران؛<sup>۴</sup> دسترسی سهل و سریع نیروها و هواداران ایران به استحکامات و نظامیان آمریکا و متحدانش؛  
 ۵. کارنامه و برنامه موفق تهران در پروژه حزب الله؛<sup>۶</sup> ناکامی آمریکا در نابودسازی تروریسم و به تبع آن آسیب دیدن قدرت نرم و سخت آمریکا در جهان؛ و<sup>۷</sup> ناتوانی آمریکا در دموکراتیک کردن دولتهای مستبد و اقتدارگرای عرب خاورمیانه ای.<sup>۴</sup>  
 در پی این ناکامیها، آمریکا در موارد زیر، موضع تهران را - هر چند به تلویح

- پذیرفته است:

● ایران در شرف هسته ای شدن است و اصرار آمریکا بر تعلیق (تکرار تجربه لیبی) بی فایده است.  
 ● تحول دولتها در چارچوب نظام اسلامی، راهبرد هسته ای ایران را دگرگون نمی کند.  
 ● هراس دولت ایران از تحریم و تهدید، به طور زاید الوصفی فرو ریخته است.  
 ● مدیریت مؤثر چالشهای مهم آمریکا، مستلزم توفیق این کشور در خاورمیانه است و برعکس.  
 نباید فراموش کرد که هاس و ایندایک در مطلب خود از ضرورت اتخاذ «تدابیر دوراندیشانه» از سوی اوباما سخن می گویند. تدبیر دوراندیشانه به معنای اجتناب از واکنشهای عاطفی یا ابتکارهای احساسی و به همین میزان افزایش میل به سمت ادراک و اقناع است. در چنین تدبیری، معمولاً وضع موجود پذیرفته می شود و عمده تلاشها و توجهات به مدیریت روندهای آتی مبذول می گردد. از این رو برای مدیریت روندهای آتی باید از اکتفا به امتیازات تاکتیکی عبور و بر پیامدها

با ایران و مسایل آن آشنایی قابل توجه و دیرینه ای دارند. مه ۱۹۹۵ بود که مارتین ایندایک لایحه مربوط به منع سرمایه گذاری (بیش از ۲۰ میلیون دلار) در منابع نفتی ایران را تهیه و به تصویب رساند (قانون داماتو). علاوه بر این، ایندایک به گستره و عمق مواضع خاورمیانه ای ایران و آمریکا اشراف دارد. از این رو شاید بتوان مقاله آن دو عنصر متنفذ کاخ سفید را نه یک موضع گیری ژورنالیستی بلکه رهنامه باراک اوباما برای سال ۲۰۰۹ و حتی پس از آن تلقی کرد. در کنار دو نکته فوق، پاره ای ابهامات و تناقضها هم در این دیدگاه به چشم می آید که اهم آنها بدین قرارند:

۱. در دیدگاه هاس و ایندایک، آمریکا همچنان به عنوان قدرت اصلی و بلامنازع جهان تلقی می شود و از ضرورت هماهنگی واشینگتن با متحدانش سخنی به میان نمی آید. شواهد نشان می دهد که حساسیت اروپایی ها نسبت به برنامه ها و مواضع تهران، کمتر از آمریکا نیست.
۲. معنا و مختصات فراسوی عراق (Beyond Iraq)، دقیقاً روشن نیست. آیا آمریکا قصد دارد عراق را به حکومت محلی

و اهداف کلان تمرکز کرد. در چنین فضایی، پاسخ به پرسشهای زیر ارزش تأمل دارد:

۱. در صورت پذیرش شراکت آمریکا-ایران در حوزه های مورد اختلاف (مثلاً عراق) کدام یک از آن دو، در بلند مدت دست بالا را خواهد داشت؟
۲. آیا بین منابع و تعهدات، سازگاری معقولی وجود دارد؟
۳. برداشته شدن بار سنگین عراق از دوش سیاستهای خاورمیانه ای اوباما، چه تأثیری بر خویشتن داری کنونی آمریکا خواهد داشت؟
۴. آیا آمریکا قصد ندارد با عبور از پرونده های قطور و جنجالی، ضرباهنگ دیگری (مانند حق بشر) را شروع کند؟

#### نقد نظر

دیدگاه هاس و ایندایک بنا به دلایل مختلف شایسته توجه است، نخست اینکه طی بهار و تابستان ۲۰۰۹، سیاستهای دولت اوباما کاملاً مطابق توصیه های آن دو بوده است و این حاکی از نقش نافذ هاس و ایندایک در دستگاه سیاست خارجی کاخ سفید است. دوم، هم هاس و هم ایندایک،

سپرده، نیروها و ادوات خود را بازگرداند یا برنامه این است که این امکانات به مکان دیگری منتقل شود. به نظر می‌رسد قصد نویسندگان این بوده که آمریکا باید از موضوع عراق عبور کرده، روی موضوع ایران متمرکز شود. حال پرسش این است که آیا پرداختن به ایران با هدف خشکاندن ریشه‌های ناامنی در عراق صورت می‌گیرد یا آمریکا می‌خواهد بدون توجه به شرایط عراق، صرفاً نگاه مثبتی به ایران داشته باشد.

۳. هاس و ایندایک، بحرانه‌ها و تحولات خاورمیانه را بسیار مکانیکی و عمل‌گرایانه می‌نگرند و توجه وافیه به بافتار معمایی امنیت<sup>۶</sup> و نیز درگیر شدن قدرتهای متعدد و متعارض در کانونهای بحران نمی‌کنند. نباید فراموش کرد که امنیت در کشورهای چون عراق به دلیل بازیگری قدرتهای مختلف و متضاد، به یک معما تبدیل شده؛ یعنی هر حرکتی به ضد خود تبدیل می‌شود. بر این اساس اگر آمریکا عراق را رها کند به موجی از خشونت و حرکت‌های گریز از مرکز دامن می‌زند،<sup>۷</sup> و نیز اگر این کشور عراق را مستعمره خود کند آنجا را به پایگاه

تروریستها تبدیل می‌سازد. این گمان هاس و ایندایک که القاعده در عراق به شدت ضعیف شده، بسیار خوش بینانه به نظر می‌رسد؛ چرا که نه تعداد عملیات‌های تروریستها کاهش یافته و نه کیفیت اقدامات خشونت‌آمیز آنها تحول چشمگیری یافته است. هاس و ایندایک برای بیان استدلال خود جهت عبور از عراق ترجیح داده‌اند عراق را بسیار امن و رو به شکوفایی جلوه دهند.

۴. یکی از فرازهای دیدگاه هاس و ایندایک، تشویق باراک اوباما به تفکیک کشور ایران از انقلاب اسلامی این کشور است. امکان و منطق و سازوکار چنین سیاستی به شدت تیره و تار است. چگونه می‌توان بین بافتار جغرافیایی و رژیم سیاسی حاکم بر یک کشور قائل به تمایز شد؟ در نگرش بدبینانه این امکان مطرح می‌شود که کشور ایران منهای رژیم انقلابی آن به نوعی تغییر رژیم و در واقع بازگشت به دورانی بدون انقلاب اسلامی است!

6. Barry Buzan, and Ole Waever, *Regions and Powers: The Structure of International Security*, London and New York, palgrave, 2004.

گفتنی است این کتاب در سال ۱۳۸۸ با ترجمه آقای دکتر رحمان قهرمانپور و از سوی انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی منتشر شده است.

۷. قدیر نصری، «جغرافیا و جامعه‌شناسی سیاسی عراق: مطالعه مورد کرکوک»، ویژه‌نامه همایش تحولات خاورمیانه و عراق نوین، تهران: مؤسسه اندیشه‌سازان نور، ۱۳۸۷.

## یادداشتها

۱. موسسه بروکینگز از مهم‌ترین نهادهای فکری متعلق به دموکراتها (معادل مرکز هریتیج جمهوری خواهان) است. این موسسه مراکز تحقیقاتی متعددی دارد که همگی به بررسی لوازم و الزامات سیاست خارجی کاخ سفید می‌پردازند. یکی از این مراکز، مرکز سابان (Saban) است که به بررسی سیاستهای خاورمیانه‌ای آمریکا می‌پردازد. انرژي، تروریسم، فعالیت‌های هسته‌ای و مسائل زنان و اقوام از جمله موضوعات مطرح در مرکز سابان است. برای اطلاع بیشتر به آدرس زیر رجوع کنید:

[www.saban.org/](http://www.saban.org/) [www.Brookings.com](http://www.Brookings.com)

2. Richard N. Hass, and Martin Indyk, *Beyond Iraq: New Strategy of United States in The Middle East*, Foreign Affairs, January and February 2009.

۳. منطق بندواگن (Bandwagoning Logic) به راهبردهای یک جانبه آمریکا در دور اول ریاست جمهوری جورج واکر بوش اطلاق شده است. در قالب این اصطلاح، دولتمردان آمریکا در تصمیم‌گیریهای خود نسبت به قواعد و قدرتهای جهانی بی‌توجهی می‌کنند و می‌کوشند نبرد را به صورت یک جانبه پیش برده، سپس به بازیگران هم سو و مطیع پاداش دهند.

۴. مارتین لنور جی، چهره جدید امنیت در خاورمیانه، ترجمه قدیر نصری، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳، فصل ۴-۵، همچنین ر.ک. به:

قدیر نصری، «الگوی برای مطالعه جامعه‌شناسی قدرت: مطالعه مورد عراق»، فصلنامه راهبرد دفاعی، بهار ۱۳۸۵.

۵. قدیر نصری، نفت و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰. همچنین ر.ک. به: قدیر نصری، «نفت و معمای امنیت در خاورمیانه»، فصلنامه راهبرد دفاعی، زمستان ۱۳۸۴.

## تغییر در سیاست خاورمیانه ای آمریکا

سید محی الدین ساجدی

کارشناس ارشد امور لبنان و

منطقه شامات

سیاست سنتی آمریکا در خاورمیانه بر دو پایه اصلی استوار شده است: یکی تضمین صدور نفت از مناطق نفت خیز و امنیت گذرگاههای نفتی؛ و دیگری تضمین و حفظ امنیت و موجودیت اسرائیل. این دو موضوع مانع از آن نمی شود که آمریکا شیوه ها و تاکتیک های خود را به اقتضای شرایط تغییر ندهد.

تردید نیست که این سیاست کلی آمریکا در خاورمیانه تغییری نکرده و در آینده نزدیک نیز تغییر نخواهد کرد. صدور نفت خاورمیانه سبب شده که امنیت این منطقه جزء منافع حیاتی آمریکا قرار گیرد. آمریکا برای گسترش نفوذ خود همواره در پی توسعه روابط با دولت های خاورمیانه برآمده و توانسته رابطه با خود را به صورت یکی از عوامل بقای برخی از دولت ها قرار دهد؛ تا جایی که بسیاری از دولت های عربی

داشتن رابطه راهبردی با آمریکا را تضمینی برای تداوم موجودیت خود در مقابل بحران های گوناگون می دانند.

حفظ امنیت اسرائیل از دوره ریاست جمهوری رونالد ریگان وارد مرحله پیشرفته تری شد و به سطح «حفظ برتری راهبردی» اسرائیل بر کل کشورهای منطقه تبدیل گشت. بر این اساس، نوع جنگ افزارهایی که آمریکا به دولت های عربی متحد خود در خاورمیانه می فروشد به گونه ای است که برتری راهبردی اسرائیل را خدشه دار نکند. اگر هم گاهی ضرورتی اقتضا کند که مثلا هواپیماهای راداری (اواکس) در خاورمیانه مستقر شود، رهبری و اطلاعات آن منحصر در دست خود آمریکایی ها قرار می گیرد و بخشی از داده های حاصل از آن به اسرائیل فرستاده می شود. به نظر می آید که در پرونده هسته ای ایران نیز نگرانی آمریکا دستیابی ایران به جنگ افزار هسته ای نباشد؛ چه داشتن این بمب به معنای استفاده از آن نخواهد بود و هم مضروب و هم ضارب را به نابودی خواهد کشاند، بلکه نگرانی اصلی این است که «انحصار هسته ای» اسرائیل شکسته شود و کشوری دیگر در خاورمیانه

♦ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی



بیشتری پیدا کرده است. این سازمان یا لابی در صدد است که خود را جایگزین لابی آپیک کند. رهبران اسرائیل نظر چندان مساعدی به این سازمان ندارند و معتقدند که بیشتر به منافع آمریکا نگاه می‌کند.

تغییر در گفتمان رییس جمهوری جدید آمریکا قطعی است. خطاب قرار دادن ملت‌های منطقه و تلاش دسته جمعی برای حل مشکلات و در اولویت مجدد قرار دادن بحران فلسطین از نشانه‌های آن است. در دوره ریاست جمهوری جورج بوش دوم تغییری در نحوه رفتار آمریکا در خاورمیانه بدین صورت پدید آمد که وی و وزیر خارجه از وارد شدن به جزییات مسایل فلسطین خودداری کردند و بر بیل کلینتون و دولت‌ش خرده گرفتند که آمریکا را بیهوده وارد جزییاتی کرده که بیشتر به پیچیده تر کردن وضعیت انجامیده است. اینک به نظر می‌رسد که دولت اوباما در صدد است همان سیاست دوره کلینتون را با تغییراتی ادامه دهد. کشاندن مذاکره میان دو طرف فلسطینی و اسرائیلی به واشینگتن و نظارت مستقیم بر آن در همین چارچوب قابل تحلیل و بررسی است.

بتواند - هم ردیف اسرائیل - در زمینه قدرت هسته‌ای عرض اندام کند که اتفاقاً هیچ رابطه حسنه‌ای هم با غرب و آمریکا ندارد.

در پی روی کار آمدن اوباما در آمریکا این انتظار پدید آمد که سیاست واشینگتن در خاورمیانه تغییر کند. مسلم است که هرگونه تغییری از سقف دو پایه اصلی یاد شده فراتر نخواهد رفت. البته هم اینک نظریه‌هایی - با احتیاط بسیار - در محافل دانشگاهی آمریکا مطرح می‌شود که اسرائیل از «متحدی استراتژیک» به «باری استراتژیک» بر دوش آمریکا تبدیل شده است و همین امر به تدریج از جایگاه اسرائیل در راهبرد منطقه‌ای آمریکا خواهد کاست. این نظریه به گونه‌ای ساده‌تر بعد از زوال دوران جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی مطرح شد، ولی تغییر جایگاه دشمن از کمونیسم به اسلام‌گرایی افراطی - که هم آمریکا و هم اسرائیل را تهدید می‌کند - بحث درباره آن را به تعویق انداخت. با این حال، هم اینک نوعی تغییر آهسته قابل مشاهده است. برای مثال، در یک سال اخیر، سازمان «J- street» در آمریکا زمینه فعالیت

با این همه، تغییر در سیاست خارجی آمریکا راجع به خاورمیانه از دوران جورج بوش دوم آغاز شد. در ماه جولای سال ۲۰۰۶ حمله اسرائیل به لبنان آخرین فرصت را برای آمریکا فراهم آورد تا به پیگیری و تحقق طرح «خاورمیانه بزرگ» خود بپردازد. کاندولیزا رایس، وزیر امور خارجه وقت آمریکا، کشته شدن کودکان در روستای قانای لبنان را درد زایمان تولد خاورمیانه بزرگ قلمداد کرد. روشن است که چنین طرحی و آن هم با این گستردگی نمی تواند محصول رخدادی دور از انتظار (مانند شروع جنگ ۳۳ روزه به بهانه اقدام حزب الله مبنی بر اسیر گرفتن چند سرباز اسرائیلی) باشد، بلکه قابل تصور است که این طرح از مدتها و بعد از رایزنیهای بین المللی و منطقه ای تدوین شده باشد و طراحان آن منتظر زمان مناسب و جرقه دلخواه برای به اجرا در آوردن آن بوده باشند. اصطلاح «تابستان داغ» خاورمیانه، حتی مدتها قبل از حمله اسرائیل و شروع جنگ، در اظهارات مسئولان اسرائیلی و تحلیلها و گزارشهای مطبوعاتی مطرح بود. جنگ ۳۳ روزه نتیجه ای درست برخلاف انتظار آمریکا و اسرائیل داشت و

سرانجام با صدور قطعنامه آتش بس شواری امنیت پایان یافت و اسرائیل از ورطه ای هولناک بیرون آمد. برقراری پل فضایی میان آمریکا و اسرائیل نتوانست تغییری در نتیجه بدهد. به نظر می رسد با پایان یافتن این جنگ بود که آمریکا متقاعد شد باید در سیاست خود تغییری ایجاد کند. این تغییر ۵ ماه بعد و در همان سال ۲۰۰۶ خودنمایی کرد. گزارش کمیته آمریکایی «بیکر - همیلتون» راهنمای عمل دیگری برای دیپلماسی آمریکا در خاورمیانه ترسیم کرد. این گزارش به دولت توصیه می کرد که برای حل مسایل خاورمیانه باید به مشکل اصلی، یعنی قضیه فلسطین توجه کند.

دولت جورج بوش دوم از ابتدا اهتمام چندانی به موضوع فلسطین نداشت. حادثه ۱۱ سپتامبر و رشد موقعیت اسرائیل در راهبرد منطقه ای آمریکا، در کنار عوامل دیگری موجب شد تا آمریکا این نظر اسرائیل را بپذیرد که موضوع فلسطین اولویت اصلی نیست. این موضع موجب آسودگی اسرائیل شد و توانست بدون هیچ اعتراض در خور توجهی به کرانه باختری و نوار غزه حمله مرگبار و گسترده کند و یاسر

عرفات را در مقر خود به محاصره اندازد. پس از مرگ عرفات و روی کار آمدن محمود عباس که رابطه ای قوی تر با آمریکا و اسرائیل داشت، حداکثر اقدام آمریکا تلاش برای توافق بر سر گذرگاه رفح میان غزه و مصر بود که با عقب نشینی اسرائیل از این باریکه، به محاصره درآمده بود. در سال ۲۰۰۵ قراردادی امضا و قرار شد که ناظران اروپایی به صورت مستقیم و ارتش اسرائیل از طریق دوربینهای مدار بسته رفت و آمد در گذرگاه رفح را نظارت کنند.

گزارش بیکر - همیلتون در اساس برای یافتن راهی برای برون رفت از بن بست عراق بود. این گزارش از دولت آمریکا خواست تا توجه اصلی خود را به بحران فلسطین معطوف کند. توصیه مهم دیگر این گزارش آن بود که برای حل مشکل عراق باید به سیاست مشارکت جمعی در منطقه روی آورد و آمریکا به تنهایی قادر به حل مشکل عراق نیست و باید از قدرتهای مؤثری همچون ایران و سوریه نیز استفاده شود.

این توصیه مبنای چهار دور مذاکره میان آمریکا و ایران بر سر عراق شد که بحث نتیجه مند بودن آن نیاز به تحقیقی

مفصل دارد. همچنین دولت جورج بوش دوم تغییراتی در برخورد خود با دولت سوریه آغاز کرد. پس از حمله ۱۱ سپتامبر این نظریه در آمریکا شکل گرفت که علت اصلی این حمله بنیادگرایی در خاورمیانه است. از نظر مسئولان آمریکایی، این بنیادگرایی دارای دوزمین دینی و قومی بود. ایران و عربستان متهمان اصلی در ترویج بنیادگرایی دینی بودند و عراق و سوریه عاملان اصلی بنیادگرایی قومی. به همین علت و بعد از حمله آمریکا به عراق، سؤال مطرح این بود که چه نظامی در نوبت بعدی قرار دارد؟ با اینکه ۱۵ نفر از ۱۹ نفری که خود را به برجهای دوقلوی مرکز تجارت جهانی کوبیدند تابعیت سعودی داشتند، ایران و سوریه به عنوان نامزدهای بعدی حمله آمریکا مطرح شدند و اطلاعات و اخبار سرسام آوری از احتمال حمله آمریکا به این دو کشور مطرح شد که طبعاً اسرائیل نیز نقش مهمی در آن داشت. تردیدی نیست که اسرائیل سهم عمده ای در تشویق آمریکا در حمله به عراق داشته است. حمله و جنگهای احتمالی بعدی موجب شد که شرایط در خاورمیانه چنان پیچیده و مبهم شود که برای مدت‌های مدید همچنان قضیه

فلسطین از دایره اهتمام و اولویت آمریکا خارج شود.

با این حال، حمله آمریکا به سوریه انجام نگرفت، تنها به این دلیل ساده که بدیل و آلترناتیو نظام بعثی در سوریه چیزی جز نظامی نزدیک به طالبان و القاعده نخواهد بود و هرگونه تغییر رژیم در سوریه موجب می شود که این کشور «به بهستی برای پیروان اسامه بن لادن تبدیل شود».

پیش از انتشار گزارش بیکر - همیلتون نیز سیاست دولت جورج بوش از «تغییر رژیم» سوریه به «تغییر رفتار» آن چرخیده بود، ولی این گزارش نقطه عطف دیگری بود که آمریکا وارد مرحله سوم شود و در پی «مشارکت» سوریه برای حل بحرانهای منطقه و از جمله عراق و لبنان برآید. موقعیت ژئوپلیتیک سوریه و ارتباط نظامی آن با طرفهای درگیری در خاورمیانه و محبوب و دلخواه نبودن جانشینیان آن سبب شد تا دولت آمریکا در زمان جورج بوش دوم تن به تغییر در سیاستهای خود بدهد. هم زمان واشینگتن به برگزاری نشست آنپولیس دست زد تا نشان دهد پس از ناکامی در عراق و افغانستان، موضوع فلسطین را به اولویت خود تبدیل

کرده است. این اجلاس سنگ بنای مهمی را برای خاورمیانه نهاد. تحکیم نظریه «دو کشور مستقل و قابل دوام و امن اسرائیل و فلسطین در کنار هم» و همچنین اصل «یهودی بودن خالص اسرائیل» دو موضوعی است که در دولت اوباما نیز پیگیری می شود. از دیگر نشانه های این تغییر می توان به کنار گذاشته شدن عناصر تندروی مانند جان بولتون یا پل وولفوویتز از دایره تصمیم گیران ساسیت خارجی آمریکا اشاره کرد.

بنابراین، تغییر در سیاست خاورمیانه ای آمریکا محصول و مولود تغییر رییس جمهوری در این کشور و انتقال قدرت از حزب جمهوری خواه به دموکرات نیست و باید ریشه های آن را در دو ناکامی بزرگ یافت: عراق برای آمریکا و لبنان برای اسرائیل. زمان شروع این تغییرات نیز به نیمه دوم سال ۲۰۰۶ بازمی گردد که با شکست اسرائیل در ۳۳ روز جنگ با حزب الله و لبنان آغاز شد.